

موضوع: سوره حمد

عنوان: تفسیر سوره مبارکه حمد جلسه ۲۲

مدت زمان: ۳۶,۵۶ دقیقه    اندازه نسخه کم حجم: ۴,۲۲ MB    اندازه نسخه پر

حجم: ۸,۴۵ MB    دانلود

بسم الله الرحمن الرحيم

بُعد سلبی عبادت و استعانت

در این آیه مبارکه \* «ایاک نعبد ایاک نستعین» ﴿۱﴾ این نکاتی که عرض شد، قسمتهای سلبی این نکات را هم قرآن بیان کرد. و آن قسمتهای سلبی این است که اگر به عبادت و نماز گزار قرآن اینقدر بها می دهد و به کسانی که فقط از خدای سبحان استعانت می کنند، اینقدر حرمت می نهند، بُعد سلبی این عبادت و استعانت را هم بیان کرده فرمود که اگر کسی تنها معبود او خدای سبحان نبود و تنها مستعان او خدای سبحان نبود، وای بر او . این مسأله \* «ویل للمصلین» ﴿۲﴾ ناظر به همین بخش است چون هیچ صلاتی بدون فاتحه الکتاب مقبول نیست . چون «لا صلاه الا بفاتحه الکتاب» ﴿۳﴾. در فاتحه الکتاب این آیه مبارکه است که \* «ایاک نعبد و ایاک نستعین» ﴿۴﴾. اگر کسی در مقام تلفظ تنها معبود را خدا دانست و تنها مستعان را خدا دانست، ولی سیره علمی و عملی او اینچنین نبود در سوره ماعون خدا می فرماید: وای بر اینها؛ \* «فویل للمصلین» ﴿۵﴾. این

کدام نمازگزار را می‌گوید؟ \*﴿۶﴾\* «الذین هم عن صلاتهم ساهون» \*﴿۷﴾\* اینها که نمی‌دانند چه می‌کنند. نمازگزار هستند، به عنوان وصف هم بر اینها مصلّی هم اطلاق شده است چون مصلی غیر از صلاً است. چون جنبهٔ صفت مشبّهه دارد تقریباً. نه اسم فاعلی که به معنای حدوث باشد. در این گونه از موارد اینها صفت مشبّهه هستند، معنای دوام و ثبات را می‌رسانند نه فقط معنای اسم فاعل داشته باشند. مثل اینکه ما در فارسی می‌گوییم راستگو و راست‌گوینده. یکی اسم فاعل است یکی صفت مشبّهه. یکی صادق است به معنای صفت مشبّهه، یکی صادق است به معنای اسم فاعلی. مصلّی معنای اسم فاعلی ندارد، معنای صفت مشبّهه دارد. یعنی کسی که کارش این است اهل نماز است خلاصه. هیچ وقت نمازش را ترک نمی‌کند. با اینکه اهل نماز است، هرگز نمازش را ترک نمی‌کند، مع ذلک خدای سبحان می‌فرماید: \*﴿۸﴾\* «وَلِلْمُصَلِّينَ» \*﴿۹﴾\* وای بر اینها. چرا؟ برای اینکه اینها از نمازشان غافلند. نه از نمازشان غافلند یادشان می‌رود که نماز بخوانند، نه نماز می‌خوانند شاید اول وقت هم بخوانند اما یادشان نیست چی می‌گویند. نمی‌دانند چی می‌گویند. نه معنایش را می‌دانند، نه به این معنا معتقدند و نسبت به این متعهدند. \*﴿۱۰﴾\* «الذین هم یراءون» \*﴿۱۱﴾\* چون تنها معبودشان خدای سبحان نیست، اهل ریا هم هستند. مرائی کسی است که به مردم نشان می‌دهد که من برای خدا عبادت می‌کنم در حالی که اینچنین نیست. سمعه نظیر ریاست. سمعه این است که انسان کاری اصلاً نمی‌داند چه می‌کنند. سهو از صلاه دارند.

ریا و سمعه در عبادت

آنگاه عوارض بعدی‌اش هم ذکر فرمود که \*﴿۱۲﴾\* «الذین هم یراءون» \*﴿۱۳﴾\* چون تنها معبودشان خدای سبحان نیست، اهل ریا هم هستند. مرائی کسی است که به مردم نشان می‌دهد که من برای خدا عبادت می‌کنم در حالی که اینچنین نیست. سمعه نظیر ریاست. سمعه این است که انسان کاری

بکند که به سمع دیگران برسد. دیگران بشنوند که او همچنین کاری را انجام داده است و او از شنیدن اینکه دیگران بشنوند که او کار خیر انجام داد، لذت می‌برد.

### تفاوت ریا و سمعه

مرائی از رؤیت دیگران لذت می‌برد، آنها که گرفتار سمعه هستند از سماع و شنیدن لذت می‌برند. اگر کسی تنها معبود او خدای سبحان نبود، آثارش این است که نه می‌داند چه می‌کند، و هم از رؤیت و سماع دیگران لذت می‌برد.

### براهین حصر عبادت و استعانت

برهان این مسئله را که خدا تنها معبود است ولا غیر، در همین سوره فاتحه کتاب بیان شده است که او الله است، او «رب العالمین» ﴿۱۱﴾ است، او «الرحمن الرحیم» ﴿۱۲﴾ است، او «مالک يوم الدين» ﴿۱۳﴾ است، قهراً تنها معبود هم او خواهد بود. چون این اسماء حسنائی که قبلاً گذشت، اینها حدود وسطای این براهین‌اند. یعنی اگر کسی بخواهد برهان اقامه بکند که خدا معبود است و غیر از خدا احدی معبود نیست همه این اسماء حسنی را می‌تواند حد وسط قرار بدهد. او الله است، و الله معبود است، پس او معبود است. او رحمن است، رحمن معبود است، پس او معبود است. او رحیم است، رحیم معبود است، پس او معبود است. او «مالک يوم الدين» ﴿۱۴﴾ است، هر مالک روز قیامت معبود است، او معبود است. همه اینها حد وسط است. مفهوماً کلی، مصداقاً واحد. مصداقشان منحصر به فرد است. اما مفهوم کلی است.

### براهین ناظر به نظام فاعلی و براهین ناظر به نظام غایی

همین ادله را، مشابه این ادله را در سوره هود بیان کرده است. پایان سوره هود این است. آخرین آیه سوره مبارکه هود این است که فرمود: «و لله غیب السموات و الارض» ﴿۱۵﴾: نه تنها باطن

آسمان و زمین مال خداست بلکه نه تنها ظاهر آسمان و زمین مال خداست، بلکه غیب و باطن و آنچه که پوشیده است در سموات و ارض آنهم مال خداست. \*﴿وَلِلّٰهِ غَيْبُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ﴾﴿١٦﴾ این یک. این مال نظام فاعلی است که او آفرید و او مالک است. دربارهٔ نظام غایی هم فرمود: \*﴿وَالِيهِ يَرْجِعُ الْاَمْرُ كُلُّهُ﴾﴿١٧﴾ کارها هم به طرف او بر می‌گردد. اینچنین نیست که او آفرید و رها گذاشت. هم مبدأ نظام فاعلی است. او آفرید هم مبدأ نظام غاییست که کارها به سمت او می‌رود. از اوست و به سوی او، این تنها انسان نیست که باید بگوید \*﴿اَنَا لِلّٰهِ وَ اَنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾﴿١٨﴾ هر موجودی باید بگوید \*﴿اَنَا لِلّٰهِ وَ اَنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾﴿١٩﴾ چون \*﴿لِلّٰهِ غَيْبُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ﴾﴿٢٠﴾ در نظام فاعلی و \*﴿اِلَيْهِ يَرْجِعُ الْاَمْرُ كُلُّهُ﴾﴿٢١﴾ در نظام غائی. اگر هو الاول است پس \*﴿لِلّٰهِ غَيْبُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ﴾﴿٢٢﴾ اگر هو الاخر است پس \*﴿اِلَيْهِ يَرْجِعُ الْاَمْرُ كُلُّهُ﴾﴿٢٣﴾ تنها انسان نیست که بگوید من از خدایم و بسوی خدایم کل جهان امکان از خداست و بسوی خداست. \*﴿لِلّٰهِ غَيْبُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ﴾﴿٢٤﴾ در قوس نزول و \*﴿اِلَيْهِ يَرْجِعُ الْاَمْرُ كُلُّهُ﴾﴿٢٥﴾ در قوس صعود. چون اینچنین است لذا با «فاء» تفریع فرمود: \*﴿فَاعْبُدْهُ﴾﴿٢٦﴾ اگر همهٔ کارها از اوست و بسوی او، خب از او بخواه او را بپرست. مگر نه آن است که انسان ذلیل است. مگر نه آن است که انسان نیازمند است. گاهی انسان داعیهٔ استغنا دارد گاهی داعیهٔ استغنا ندارد و گرنه ذلت را که می‌فهمد. نبود و پیدا می‌شود و می‌رود و می‌میرد. در اینکه انسان ذلیل است که سخنی نیست. منتها این ذلت و فقر را با چی جبران کند بحث است. و إلّا در اینکه انسان گرسنه می‌شود، محتاج به خوابیدن است، غذا خوردن است، نیازمند است که در سرد و گرم خودش را حفظ کند و مانند آن. \*﴿خَلَقَ الْاِنْسَانَ ضَعِیْفًا﴾﴿٢٧﴾ در این که کسی اختلاف ندارد. بین موحد و ملحد در این جهت که انسان نیازمند است، بیچاره است که اختلافی نیست. فرق این است که موحد می‌گوید: نیاز انسان را خدا تأمین

می‌کند. ملحد می‌گوید نیاز انسان را طبیعت تأمین می‌کند. پس در اینکه انسان نیازمند و ضعیف است حرفی در او نیست. خب به کی پناه ببرد؟ فرمود چون همه از اویند و همه به سوی اویند زمام هر کاری به دست اوست \* «فاعبده» ﴿۲۸﴾ او را عبادت کن. این \* «فاعبده» ﴿۲۹﴾ که با فاء تفریع یاد شده مستند است به اینکه اشیاء صعوداً و نزولاً تحت اختیار خدای سبحانند این به منزلهٔ برهان است بر ضرورت عبادت و حصر عبادت. باید عبادت کرد و فقط خدا را عبادت کرد. چرا چون غیر خدا هر چه هست، \* «لله غیب السموات و الارض» ﴿۳۰﴾ و هر چه هم هست \* «و الیه یرجع الامر کله» ﴿۳۱﴾ که هم ناظر به نظام فاعلیست هم ناظر به نظام غایی.

تبیین نظام فاعلی و نظام غایی در سورهٔ حمد

همین آیات اول سورهٔ فاتحهٔ الکتاب بخشی از آنها نظام فاعلی را تبیین می‌کنند، مثل الله بودن \* «رب العالمین» ﴿۳۲﴾ بودن، \* «الرحمن الرحیم» ﴿۳۳﴾ بودن و مانند آن. بخشی از آنها نظام غایی را بازگو می‌کنند که مالک یوم الدین بودن در قوس نزول هر چه است از خداست در قوس صعود هر چه هست به طرف خداست. نه طوری است که یک موجودی بگوید من ایستایم و نمی‌روم نه می‌تواند بگوید من می‌روم اما نه به سمت خدا اگر \* «الیه یرجع الامر کله» ﴿۳۴﴾ پس همه پویا و روانند به سمت خدا. انسان هم خواه و نا خواه طوعاً أو کرهاً باید برود، خب چه بهتر که به جایگاه اصلیش برگردد. فرمود چون \* «لله غیب السموات و الارض» ﴿۳۵﴾ چون \* «الیه یرجع الامر کله فاعبده» ﴿۳۶﴾. خب \* «فاعبده» ﴿۳۷﴾ در مسائل عبادی خدا را عبادت کنیم در کارهای دیگر بگوییم عبادت از کارهای دیگرمان جداست یا نه \* «فاعبده و توکل علیه» ﴿۳۸﴾.

توکل و اثبات ضرورت توکل

نه تنها آن است که این عبادت در هنگام نماز انسان را به خدا مرتبط می‌کند. فرمود مگر نه آن است که شما کار دارید، نیاز دارید و مگر نه آن است که مقدورتان نیست که خودتان نیاز را رفع کنید خب وکیل بگیرید. وکیلان کی باشد. آنکه غیب سموات و ارض از آن اوست. آن که زمام همه کارها به دست اوست. لذا ﴿وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ﴾ ﴿۳۹﴾. که این هم باز مدخول هم آن فاء تفریع خواهد بود یعنی فتوکلو علیه مگر نه آن است که انسان باید وکیل بگیرد؟ انسان مگر آن توان را دارد که مشکلاتش را حل کند؟ خب ناچار است وکیل بگیرد. این وکیل گرفتن را می‌گویند توکل کردن. خب انسان متوکل به که باشد؟ به کسی که این دو رشته صعود و نزول به دست اوست. لذا گاهی مسأله عبادت مطرح نیست، مسأله خالقیت را حد وسط قرار می‌دهد برای ضرورت توکل. فرمود: ﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ ﴿۴۰﴾ ﴿وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾ ﴿۴۱﴾ چون همه را او آفرید پس اگر کسی خواست وکیل بگیرد او را وکیل بگیرد. چون هم علیم است هم قدیر، هم رحمان است هم رحیم. هم می‌داند چه بکند و هم می‌تواند.

آنجا که دارد ﴿ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ ﴿۴۲﴾ ﴿وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾ ﴿۴۳﴾ آن هم به منزله حد وسط است

نکته

تمام این اسماء حسنایی که در آیه ذکر می‌شود بمنزله حد وسط محتوای آن آیه است. اگر دارد توبه کنید پایان آیه این است ﴿إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ ﴿۴۴﴾ چون از اسمای حسنای خدای سبحان مغفرت و رحمت است خب توبه کنید. در این این جا هم فرمود چون همه کارها بدست اوست، او را وکیل بگیرد. توکل کردن یعنی وکیل گرفتن.

این دربارهٔ افرادی است که هنوز در بین راه هستند. آنهایی که یک قدری به مقصد رسیده‌اند بالاتر از توکل فکر می‌کنند. وکیل گرفتن معنایش این است من هستم و خواسته‌ای دارم و کاری دارم و می‌خواهم کارم را انجام بدهم تو برایم انجام بده. این مال متوسطین از اولیای الهی است. گرچه اینها هم محبوب حقند.

#### پایگاه تفویض و تسلیم بالاتر از جایگاه متوکلان

حالا از این مرتبه انسان اگر یک کمی لذتش را چشید و بالاتر رفت به مقام تفویض می‌رسد، به مقام تسلیم می‌رسد. می‌گوید من که هستم که حالا کاری داشته باشم که شما را وکیل بگیرم هر چه کردی کردی. اینطور نیست که بگویم من هستم، خواسته‌ای دارم و چون خودم نمی‌توانم آن خواسته را انجام بدهم به شما توکل می‌کنم، شما را وکیل می‌گیرم که خواسته مرا انجام بدهید. لذا مقام متوکل نسبت به کسی که اهل تفویض و تسلیم است خیلی پایین‌تر است. گرچه محبوب خداست اما آن محبتی که نصیب اهل تفویض و تسلیم می‌شود نصیب اهل توکل نمی‌شود. هر کسی که به مقام تسلیم و تفویض رسیده است، یقیناً مقام توکل را داراست. ولی کسانی که به مقام توکل رسیده‌اند هنوز به مقام تسلیم نرسیده‌اند. یکوقت انسان پیشنهاد می‌دهد به خدا، می‌گوید من خواسته‌ای دارم در این خواسته به تو تکیه می‌کنم تو برایم انجام بده. این می‌شود آدم متوکل. یک وقت می‌گوید من خواسته‌ای ندارم هر چه کردی، کردی. هر چه خواستی، خواست، خواست دوست. نه اینکه من تو را برای کارهای خودم وکیل می‌گیرم. این توکل جزء مقامات اولیای متوسط است.

#### دلیل بر محفوظ بودن عبادت و توکل

خب حالا اگر کسی عبادت کرد، و کسی بر خدای سبحان توکل کرد، این عبادت او و توکل او به هدر می‌رود یا همه محفوظ است. فرمود همه اینها محفوظ است چون \*«و ما ربک بغافل عما

تعملون» ﴿۴۵﴾ عبادت و شئون عبادت. توکل و شئون توکل، مورد غفلت خدای سبحان نیست . پس هم انسان را وادار می‌کند به اینکه خدا را عبادت کند و لا غیر و بر خدا توکل کند و لا غیر و هم دل‌گر و مطمئن است که خدای سبحان هم عبادتش را و هم توکلش را می‌بیند و غفلت ندارد. ذاتی که ﴿و ما کان ربّک نسیّاً﴾ ﴿۴۶﴾ است اصلاً نسیان در آنجا راه ندارد غفلت و امثال ذلک را آنجا راه نیست. چون اگر خدای سبحان معاذ الله غفلت کرد، یعنی علم شده غفلت و هرگز علم غفلت نمی‌شود که او عین علم است و اگر او نسیان کند، یعنی علم شده فراموشی و علم که فراموشی نمی‌شود. انسانی که دارای علم است ممکن است نسیان و غفلت داشته باشد اما یک موجودی که عین علم و عین شهود بود، اصلاً اگر او غفلت کرد، یعنی علم شده غفلت. یعنی علم شده نسیان. لذا در آنجا فرض ندارد اصلاً.

راه آزمودن استعانت

و اگر کسی خواست ببیند این ﴿ایاک نعبد و ایاک نستعین﴾ ﴿۴۷﴾ چه می‌گوید همان لفظ است که مفید حصر است یا به حق غیر خدا را عبادت نمی‌کند . حقیقتاً از غیر خدا مدد نمی‌گیرد، شئون زندگی را به عنوان محاسبه بررسی کند. اگر در این امور زیست خود به غیر خدا تکیه نکرد، معلوم می‌شود یک نماز درستی خوانده است. در نماز صادق بود. یک نمازگزار صادقی است. و اگر هر حادثه‌ای که پیش آمد اول به فکر غیر خداست، آنگاه که از همه راهها نا امید شد، تازه به فکر دعا و نیایش می‌افتد، این معلوم می‌شود در بین دعا و نیایش هم اگر کسی او را فریب بدهد باز دست از دعا و نیایشش هم برمی‌دارد. او در نیایش و دعا هم صادق نیست. اگر ما گفتیم ﴿ایاک نعبد و ایاک نستعین﴾ ﴿۴۸﴾ ببینیم در این نماز صادقیم یا نه؟ آن بخش اخلاقیاتی که مرحوم سبزواری در پایان



منظومه دارد که ملاحظه فرمودید ایشان یک بحثی دارند به نام فریده<sup>۲</sup> فی الصدق، راستی را تقسیم می‌کنند می‌گویند صدق گاهی در فعل است گاهی در قول.

«الصدق بالقول و بالقصود و الفعل كالوفاء بالعهد» ﴿٤٩﴾

آنگاه می‌فرماید:

«يكذب مستعين حق اذ قَرى ثم اذا المهم جا غيراً يري» ﴿٥٠﴾

آنکه می‌گوید \* «ایک نستعین» ﴿٥١﴾ همین که حادثه‌ای پیش آمد اول به فکر غیر خداست، آنگاه که دستش از همه جا تهی شده، از همه جا سر خورده شده، تازه به فکر دعا برمی‌گردد، این یک نمازگزار دروغی است. دروغگو است. «يكذب مستعين حق اذ قَرى» وقتی که می‌گوید \* «ایک نستعین» ﴿٥٢﴾ این شخصی که می‌گوید: \* «ایک نستعین» ﴿٥٣﴾ «ثم اذا المهم جا غيراً يري» ﴿٥٤﴾ وقتی یک حادثه<sup>۳</sup> مهم پیش آمد غیر خدا را می‌بیند، این یک نمازگزار دروغی است. این هرگز صادق نیست. چون می‌گوید \* «ایک نستعین» ﴿٥٥﴾ و در مقام و در فعل همین که حادثه‌ای پیش آمد فوراً به غیر خدا تکیه می‌کند. انسان ببیند در کارها اول چیزی که به ذهنش برق می‌زند خداست یا غیر خدا. اگر اولین چیزی که در ذهنش برق زد خدا بود، پس کل نظام را این برق روشن می‌کند، وسیله<sup>۴</sup> الهی می‌بیند \* «لله جنود السموات و الارض» ﴿٥٦﴾. اگر اولین چیزی که در ذهنش برق زد قدرت خود یا قبيله<sup>۵</sup> خود یا تمکن خود یا زید و عمرو بود، این یک برقی نیست که مسافر را به مقصد برساند. در بیانات حضرت امیر ﴿سلام الله عليه﴾ آن طوری که در این مستدرک نهج البلاغه آمده، این بیان لطیف هست، همه<sup>۶</sup> بیانات حضرت لطیف است، فرمود: «ليس في البرق الخاطف مستمتع لمن يخوض في الظلمة» ﴿٥٧﴾ فرمود: اگر یک مسافر شب تاری راه را گم کرده باشد، هوا ابری بود و تاریک و بی‌نور، او هم در بیابان، کسی هم نیست که راه بلد باشد، در یک همچین هوای

ابری گاهی یک برقی می‌زند این برق یک لحظه است که فقط جلوی پای آدم را روشن می‌کند، انسان راه گم کرده در شب تار که با آن برق جهنده راه را نمی‌بیند تا به مقصد برسد فرمود: زرق و برق دنیا یک لحظه فقط جلوی آدم را روشن می‌کند. فرمود: «لیس فی البرق الخاطف مستمتع لمن یخوض فی الظلمة» ﴿۵۸﴾؛ کسی که در تاریکی فرو رفته، با این جهش برق که یک لحظه است، فقط جلوی پای آدم را روشن می‌کند و فوراً خاموش می‌شود، با آن یک لحظه که انسان راه را نمی‌بیند که. غیر خدا اگر هم نوری داشته باشد، که ندارد، تازه مثل همان برق بیابان است که یک لحظه است. ما بیازماییم ببینیم حوادثی که پیش می‌آید اول خدا در ذهنمان به عنوان \*«نور السموات و الارض»\* برق می‌زند، یا قدرتهای خودمان.

توصیه امامان ﴿علیهم السلام﴾ به پرهیز از ستم به بی‌پناهان

چرا گفتند که ظلم همه مواردش بد است، اما به کسی که هیچ پناهی جز خدا ندارد به او ستم نکنید؟ این در جوامع روایی ما هست. امام باقر ﴿سلام الله علیه﴾ می‌فرماید که آخرین لحظه‌ای که امام سجاد ﴿سلام الله علیه﴾ من را وصیت می‌کرد، من را به این حدیث وصیت کرد، گفت پدرم سیدالشهداء ﴿سلام الله علیه﴾ در آخرین لحظه‌ای که مرا وصیت می‌کرد این جمله را گفت، فرمود: «ایاک و الظلم من لا یجد علیک ناصرأ الا الله» ﴿۵۹﴾ فرمود: ظلم همه اقسامش بد است، اما آن کسی که هیچ پناهگاهی جز خدا ندارد، به او ستم نکن. برای اینکه او همین که ستم بشود اولین کسی که در ذهنش برق می‌زند خداست. به خدا تکیه می‌کند. این چنین نیست که او به قدرت خود، به قبیله خود، به فرزند خود، به بستگان خود متکی باشد برای حمایت. تا آخرها بگوید یا الله. یک مظلوم بی‌پناهی که هیچ قدرتی ندارد، طبعاً همین که به او ستم شد، اولین چیزی که به نام نقطه امید در جانش برق می‌زند قدرت خدای قهار است. یک انسان این چنین یقیناً مستجاب الدعوه است. چون

دعایش خالص است دیگر. «ایاک و الظلم من لا یجد علیک ناصرأ الا الله» ﴿۶۰﴾ هر دعایی این چنین بود، یقیناً اثر دارد. در حضور امام امیر المؤمنین ﴿سلام الله علیه﴾ از حضرت سؤال کردند بین آسمان و زمین چقدر فاصله هست؟ حضرت گویا به امام حسن (سلام الله علیه) ارجاع داد. حضرت هم یک کودک خردسالی بود. که اینها در همه حالات از آن نور ولایت برخوردارند. این اهل بیت فرمودند به اینکه بین آسمان و زمین «دعوه المظلوم و مد البصر» ﴿۶۱﴾ در آن بیان حضرت امیر فرمود اگر آسمان ظاهر را می‌گویی تا چشمت می‌بیند. اگر آسمان باطن را می‌گویی آه مظلوم. با این یک جمله هم به ظاهر آسمان اشاره کرد هم به باطن. سائل عرض کرد: «کم بین الارض و السماء؟» ﴿۶۲﴾ بین آسمان و زمین چقدر فاصله است؟ حضرت یک جمله کوتاه در جواب فرمود. فرمود: «دعوه المظلوم و مد البصر» ﴿۶۳﴾؛ یعنی اگر آسمان ظاهر را می‌گویی تا آن جا که چشم می‌بیند. اگر غیب سماوات را می‌گویی آه مظلوم. زیرا این آه مستقیماً متوجه خداست. اگر کسی جز خدا چیزی طلب نکرد، یقیناً خدا ناصر اوست.

#### اخلاص شرط قبولی اعمال

مال شریک و همبازدار را خدای سبحان قبول نمی‌کند. لذا فرمود به اینکه آنچه که مال خداست آن را هم به شرکایتان می‌دهم. اگر کار را یک قدری برای خدا یک قدری برای شرکا انجام دادی همه را خدا به غیر خود می‌دهد. چون چیزی جز خالص خدای سبحان قبول نمی‌کند.

#### جهان امکان، سپاهیان حضرت حق

اگر دید این چنین باشد که این مردم را خدا آفرید، خدا اگر بخواهد مردم کمک می‌کنند اگر نخواهد، نه. مثل اینکه یک انسان تشنه از آب گوارا استعانت می‌جوید برای رفع عطش. اگر بداند که این آب را خدای سبحان آفرید \* «انزل لکم من السماء ماء فسلکه ینابیع فی الارض» ﴿۶۴﴾ برای رفع عطش

بود. دیدش دید ابراهیم خلیل ﴿سلام الله علیه﴾ خواهد بود، می‌گوید: ﴿يُطْعَمُنِي وَ يَسْقِينِ﴾ ﴿٦٥﴾ اوست که ساقی من است در حقیقت و همه را او آفرید و او از این راه دارد من را سیراب می‌کند. اگر نه گفت خدا و مردم، این با توحید سازگار نیست. لذا در قرآن کریم در یک جا به رسولش ﴿صلی الله علیه و آله و سلم﴾ خدای سبحان خطاب می‌کند. می‌فرماید به اینکه ﴿حَسْبِكَ اللَّهُ وَ مِنْ أَتْبَعِكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ ﴿٦٦﴾ در این راه عظیمی که پیش گرفتی خدا و مردم کافی. خدا با تو است مردم هم با تواند. فوراً همین معنا را در جای دیگر تبیین کرد. فرمود این چنین نیست که خدا در کنار مردم، مردم در برابر خدا باشند که خدا و مردم. خدا، و بر نمی‌دارد، خدا ولا غیر. فرمود: ﴿هُوَ الَّذِي أَيْدِكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ﴾ ﴿٦٧﴾ اگر من گفته‌ام مردم، مردم را هم من به دنبال تو راه انداخته‌ام. اگر بخواهم برمی‌گردانم. ﴿هُوَ الَّذِي أَيْدِكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ﴾ ﴿٦٨﴾ امروز با تو هستند فردا قلبشان را از تو منصرف می‌کنم. این چنین نیست که مردم در برابر خدا یک عاملی باشند برای پیروزی. بینش توحیدی این است که جهان امکان سپاهیان حقّند، او هر جا بخواهد این سپاهش را اعزام می‌کند و هر جا بخواهد فرمان توقف می‌دهد. ﴿هُوَ الَّذِي أَيْدِكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ﴾ ﴿٦٩﴾ بنابراین انسان اگر خواست بیازماید که به حق به واقع می‌گوید: ﴿إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ ﴿٧٠﴾ یا نه، ببیند در حوادث روز اولین چیزی که به ذهنش برق می‌زند چه امریست.

#### برهان حصر عبادت و استعانت در سورهٔ انعام

در سورهٔ مبارکهٔ انعام هم باز مشابه همان آیهٔ قبلی به عنوان اقامهٔ دلیل یاد شده است. آیهٔ ۱۰۲ سورهٔ انعام این است: ﴿ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ﴾ ﴿٧١﴾ چند تا اسم از اسمای حسنی را آورده به عنوان حد وسط. که عبادت از آن خداست و لا غیر چون خدای سبحان دارای این اسمای حسنی است. ﴿ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ﴾ ﴿٧٢﴾ مگر نه آن است که انسان باید در تحت

تدبیر یک مدبر و مدیر کامل باشد، رب شما خدای شماست، الله است. انسان باید رب خود را عبادت کند و الله رب انسان است، پس الله معبود انسان است. و غیر از این رب و این اله، اله دیگری نیست، لذا فرمود: \*«خالق کل شیء»\* ﴿۷۳﴾ هر چی که شیء بر آن اطلاق بشود؛ خواه ذهنی خواه خارجی، خواه دنیائی خواه اخروی، خواه طبیعی، خواه مثالی، خواه عقلی، خواه مافوق عقل. هر چه که شیء بر او اطلاق می‌شود، مخلوق خداست. ممکن نیست چیزی شیء بر او اطلاق بشود و از پوشش خلقت بیرون باشد. \*«خالق کل شیء»\* ﴿۷۴﴾ از آن عموماتی است که قابل تخصیص نیست. که الا فلا که خدا او را خلق نکرده باشد. «کل ما صدق علیه انه شیء فهو مخلوق لله سبحانه و تعالی». چون خالق کل شیء \*«فاعبدوه»\* که این لسان، لسان حصر است. دستور عبادت می‌دهد آن هم منحصرأ در ذات اقدس اله است. \*«و هو علی کل شیء وکیل»\*. چون \*«و هو علی کل شیء وکیل»\* همان \*«و توکل علیه»\* که در سوره هود آمده در اینجا هم هست. مگر نه است که تمام کارها به دست اوست خب او را وکیل بگیرد. نه به خود تکیه کنید نه به غیر خدا.

لذا این دعای معروف که «لا تکلنی الی نفسی طرفه عین» ﴿۷۵﴾ این گوشه‌ای از توحید است. در بیانات دیگر معصومین فرمودند، در دعاها به ما آموختند، خودشان هم عرض می‌کردند به خدای سبحان که «الهی لا تکلنی الی غیرک و لا تمنعنی خیرک» ﴿۷۶﴾. نه تنها مرا به حال خود من و مگذار به غیر خودت و نگذار. «لا تکلنی الی غیرک و لا تمنعنی خیرک». مرا به غیر خودت و اگذار نکن. شما یک فقیری را به فقیر دیگر می‌دهید. این معنایش آن است که نخواستی ما را بی‌پروانی. یعنی مشمول لطف تو نیستیم و الا غیر تو در جمیع شئون هر چه دارد از آن توست. یعنی لطف تو در آن آینه ظهور کرده، اینطور نیست که اگر غیر تو را ما بشکافیم چیزی برای آن غیر بماند. حالا یک درختی که میوه می‌دهد شما وقتی خوب این درخت را تحلیل بکنید، چیزی برای درخت

می‌ماند؟ اگر گفته شد به اینکه \*«فاینما تولوا فثم وجه الله»\* ﴿۷۷﴾ حالا این درخت را شما تحلیل کردید، چیزی برای درخت می‌ماند که از آن جهت وجه الله نباشد؟ آن ریشه‌اش آن تنه‌اش آن شاخه‌اش آن میوه‌اش آن پوستش آن گوشتش آن ظاهرش آن باطنش . جایی را شما جستجو می‌کنید در این درخت بعد از تحلیل که از آن جهت وجه الله نباشد و آیه حق نباشد؟ خب چی برای درخت ماند؟ اگر خدا کسی را به غیر خود واگذار کرد یعنی به هیچ. لذا هیچ ناصری برای انسان نخواهد بود. نه اینکه غیر خدا، غیر وجه خدا هستند و کار از آنها ساخته نیست. این تعبیر دیگری از آن است که انسان را بی سرپرست گذاشت. نه اینکه غیر خدا یک موجودی هست منتها کار از او ساخته نیست یا کم کار می‌کند. اگر مسأله \*«فاینما تولوا فثم وجه الله»\* ﴿۷۸﴾ است هر چه شما تحلیل می‌کنید می‌بیند اگر شیء است آیتی از آیات خداوند سبحان است آیت هم که ممکن نیست بدون ذی الایه کار انجام بدهد. اگر در این دعاها می‌خوانیم: «لا تکلنی الی غیرک» یعنی ما را بی سرپرست نگذار. نه اینکه غیری هست و کاری از او ساخته است منتها ما نمی‌خواهیم او کار بکند. غیری در کار نیست. پس آنچه که در پایان سوره هود آمده و در آیه ۱۰۲ سوره انعام هم آمده بیان چند اسم از اسمای حسناى خدای سبحان است تا حد وسط قرار بگیرند برای ضرورت عبادت منحصرأ و ضرورت توکل و استعانت منحصرأ منتها در سوره هود و سوره انعام سخن از توکل است که تقریباً با مسأله استعانتی که در آیه سوره فاتحه الکتاب است محل بحث است یک تناسبی دارند

استعانت، توکل و تفویض

و الا توکل از استعانت ظاهراً بالاتر است. استعانت این است که کار را من می‌کنم از شما مدد می‌گیرم توکل این است که شما کار مرا انجام بدهید. تفویض این است که منی نیستم من کیم که بگویم شما برای من کار انجام بدهید هر چه کردی، کردی. هر چه کردی، کردی نه اینکه من کارم این است

و این را می‌خواهم و شما را وکیل می‌کنم که این کار را برایم انجام بدهید. مقام استعانت بعدش توکل، بعد آن مراحل عالیه تسلیم و تفویض.

لبه پرتگاه و خطر سقوط از دین

حالا اگر کسی اینچنین نبود، آنطوری که در سوره حج یاد شده است خدای ناکرده مشمول او خواهد شد. آیه ۱۱ سوره حج این است: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ﴾ (۷۹)؛ حرف یعنی طرف این در وسط جاده دین نیست در صراط مستقیم نیست این پیاده‌رو این لبه صعود همین جاهای دین راه می‌رود. که اگر نفعی رسیده خب می‌ماند اگر نفعی نرسیده، فوراً از دین بر می‌گردد. حرف یعنی طرف. ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ﴾ (۸۰)؛ یعنی بر طرف، این در این زاویه دین است، در این حاشیه دین است. کسی که در حاشیه راه می‌رود و از متن و وسط پرهیز می‌کند، می‌گویند او تحاشی دارد. تحاشی دارد یعنی همیشه حاشیه می‌رود. خب متن را رها می‌کند می‌رود حاشیه. از صراط مستقیم و از متن دین تحاشی دارد هی خودش را کنار می‌کشد. خب کناره کشی با یک سقوط می‌افتد دیگر. با یک لغزش می‌افتد لذا فرمود این گروه چون توی متن دین نیستند توی صراط مستقیم نیستند، توی حاشیه‌اند. ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصَابَتْهُ فَتْنَةٌ اِنْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ﴾ (۸۱)؛ اگر یک مختصر آسیبی به او برسد یا نفعی به او نرسد، بر می‌گردد دست از دین برمی‌دارد. می‌گوید این چه دینی است.

این معلوم می‌شود دین را برای دنیا خواسته، دین را برای این خواسته که دنیای او تأمین باشد. برای آخرت نخواسته و برای دنیای حسنه نخواست. دنیای حسن نخواست. دنیا خواسته. نمی‌گوید ﴿رَبَّنَا اتِّنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً﴾ (۸۲) می‌گوید ﴿رَبَّنَا اتِّنَا فِي الدُّنْيَا﴾ هر چه شد. این در کنار است؛ چون

در کنار است اگر نفعی عایدش نشد هم دنیا را از دست می‌دهد هم آخرت را که از دست داده بود. وثنیین حجاز اینچنین بودند، آنها به آخرت معتقد نبودند. آنها فقط بتها را برای سود دنیایی پرستش می‌کردند. نه برای اینکه ﴿هُؤلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ ﴿۸۳﴾ یوم القیامه‌ای نبود برای اینها. اینها که به قیامت معتقد نبودند. مشرکین سخن ایشان با ملحدین در نفی معاد یکسان بود. اینها می‌گفتند انسان بین میلاد و موت خلاصه می‌شود. بعد از موت خبری نیست. و اگر بتها را می‌پرستیدند برای اینکه شفعاء اینها باشند عند الله فی الدنیا که بهرهٔ مادی ببرند نه اینکه شفعاء اینها باشند عند الله تا بهرهٔ آخروی و معنوی ببرند که اینها به قیامت معتقد نبودند. حرف اینها این بود که ﴿مَنْ يَحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ﴾ ﴿۸۴﴾ می‌گفتند ﴿أِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَاباً و عِظَاماً اِإِنَّا لَمُبْعُوثُونَ﴾ ﴿۸۵﴾ آن روز در حجاز ملحد به این معنی که مادی محض باشد کم بود. هر چه بودند وثنیین و بت پرستانی بودند که می‌گفتند: کل نظام را خدا آفرید ما چون ارتباطی با او نداریم این بتها را می‌پرستیم که این بتها وسیلهٔ و شفاعت باشند، بوسیلهٔ این بتها ما از دنیا و در دنیا طرفی ببندیم همین. نه اینکه ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ اِلَّا لِيُقَرِّبُونَا اِلَى اللَّهِ زَلْفًى﴾ ﴿۸۶﴾ به ما مقام معنوی بدهند چون اینها قرب الهی به آن معنی که قائل نبودند. یا ﴿هُؤلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ ﴿۸۷﴾ نه یعنی در قیامت از ما شفاعت کنند. اینها به قیامت معتقد نبودند. اینها می‌گفتند انسان مثل یک درخت است چند صباحی سبز است بعد پژمرده می‌شود و خاک می‌شود و دیگر هیچ.

آن دین است و اسلام است که می‌گوید انسان مثل آن طائری است که در قفس طبیعت است با موت از قفس دنیا به عالم برزخ می‌رود. بین این دو چیز خیلی فرق است.

آنها می‌گفتند به اینکه انسان در دنیا زندگی می‌کند و لا غیر ما بتها را می‌پرستیم فقط برای نفع دنیاییمان.



در این کریمه می‌فرماید بعضی از نمازگزارها و عبادت‌کننده‌ها اینچنین‌اند. فقط عبادت را وسیله قرار بدهند خدا را وسیله قرار می‌دهند که نفع دنیایشان تأمین بشود. لذا این ادعیه را می‌گردند ببینند کدام دعا اگر انسان بخواند روزی او بیشتر می‌شود. دیگر به این فکر نیستند روزی تنها نان و لباس و امثال ذلک نیست. در بحثهای پارسال بود ظاهراً به عرضتان رسید که حضرت امیر (سلام الله علیه) آنطور که در نهج است فرمود: که اگر خواستید ببینید ثروت چقدر عزیز است، چقدر محترم است ببینید پیش چه کسانی است. ﴿۸۸﴾ خدا به چه کسانی داد. این را حضرت استدلال کرد فرمود گذشته از آن معارف عقلی اگر خواستید ببینید این چقدر پیش خدا می‌ارزد ببینید که پیش چه کسانی هست خدا به چه کسانی داده است. بنابراین انسان این کتاب دعا را ورق نزند ببیند چی روزی آدم را زیاد می‌کند. اگر کتاب دعا را ورق زد که روزی آدم را زیاد بکند، مهمترین رزق، رزق توحید است. آن معارف است که هیچ رزقی بالاتر از رزق توحید نیست. و در کنار او همه نعم هست.

سؤال...

#### دنیای حَسَن و غیر حَسَن

جواب: آیه کریمه این است که مردم را فرمودند چند دسته هستند؛ \*﴿فَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ﴾\* ﴿۸۹﴾ این یک. \*﴿وَمِنْهُمْ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾\* ﴿۹۰﴾ اولئك كذا و كذا و كذا. مردم فرمود دو قسمند؛ بعضی دنیای حسنه می‌خواهند یعنی رزق معتدل حلال بعضی دنیا می‌خواهند هر چه شد. آنکه دنیا می‌خواست معلوم می‌شود به فکر حلال و حرام نیست. \*﴿وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ﴾\* ﴿۹۱﴾. اما اینکه دنیای حلال می‌خواهد از هر دو عالم برخوردار است.

(و الحمد لله رب العالمين)

پاروقى ها:

(۱) سورہ ۞ فاتحۃ الكتاب، آیہ ۵.

(۲) سورہ ۞ ماعون، آیہ ۴.

(۳) عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۱۹۶.

(۴) سورہ ۞ فاتحۃ الكتاب، آیہ ۵.

(۵) سورہ ۞ ماعون، آیہ ۴.

(۶) سورہ ۞ ماعون، آیہ ۴.

(۷) سورہ ۞ ماعون، آیہ ۵.

(۸) سورہ ۞ ماعون، آیہ ۴.

(۹) سورہ ۞ ماعون، آیات ۴ - ۵.

(۱۰) سورہ ۞ ماعون، آیہ ۶.

(۱۱) سورہ ۞ فاتحۃ الكتاب، آیہ ۲.

(۱۲) سورہ ۞ فاتحۃ الكتاب، آیہ ۳.

(۱۳) سورہ ۞ فاتحۃ الكتاب، آیہ ۴.

(۱۴) سورہ ۞ فاتحۃ الكتاب، آیہ ۴.

(۱۵) سورہ ۞ ہود، آیہ ۱۲۳.

(۱۶) سورہ ۞ ہود، آیہ ۱۲۳.

(۱۷) سورہ ۞ ہود، آیہ ۱۲۳.

(۱۸) سورهٔ بقره، آیه ۱۵۶.

(۱۹) سورهٔ هود، آیه ۱۲۳.

(۲۰) سورهٔ هود، آیه ۱۲۳.

(۲۱) سورهٔ هود، آیه ۱۲۳.

(۲۲) سورهٔ هود، آیه ۱۲۳.

(۲۳) سورهٔ هود، آیه ۱۲۳.

(۲۴) سورهٔ هود، آیه ۱۲۳.

(۲۵) سورهٔ هود، آیه ۱۲۳.

(۲۶) سورهٔ هود، آیه ۱۲۳.

(۲۷) سورهٔ نساء، آیه ۲۸.

(۲۸) سورهٔ هود، آیه ۱۲۳.

(۲۹) سورهٔ هود، آیه ۱۲۳.

(۳۰) سورهٔ هود، آیه ۱۲۳.

(۳۱) سورهٔ هود، آیه ۱۲۳.

(۳۲) سورهٔ فاتحهٔ الكتاب، آیه ۲.

(۳۳) سورهٔ فاتحهٔ الكتاب، آیه ۳.

(۳۴) سورهٔ هود، آیه ۱۲۳.

(۳۵) سورهٔ هود، آیه ۱۲۳.

(۳۶) سورهٔ هود، آیه ۱۲۳.

(٣٧) سورة هود، آيه ١٢٣.

(٣٨) سورة هود، آيه ١٢٣.

(٣٩) سورة هود، آيه ١٢٣.

(٤٠) سورة زمر، آيه ٦٢.

(٤١) سورة يوسف، آيه ٦٧.

(٤٢) سورة غافر، آيه ٦٢.

(٤٣) سورة يوسف، آيه ٦٧.

(٤٤) سورة بقره، آيه ١٧٣.

(٤٥) سورة هود، آيه ١٢٣.

(٤٦) سورة مريم، آيه ٦٤.

(٤٧) سورة فاتحه الكتاب، آيه ٤.

(٤٨) سورة فاتحه الكتاب، آيه ٤.

(٤٩) شرح منظومه، بخش حكمت، فريده في الصدق، ص ٣٥٤.

(٥٠) شرح منظومه، بخش حكمت، فريده في الصدق، ص ٣٥٤.

(٥١) سورة فاتحه الكتاب، آيه ٥.

(٥٢) سورة فاتحه الكتاب، آيه ٥.

(٥٣) سورة فاتحه الكتاب، آيه ٥.

(٥٤) شرح منظومه، بخش حكمت، فريده في الصدق، ص ٣٥٤.

(٥٥) سورة فاتحه الكتاب، آيه ٥.

- (٥٦) سورہ ٴفتح، آيہ ٴ٤.
- (٥٧) بحار، ج ٧٤، ص ٢٨٦.
- (٥٨) بحار، ج ٧٤، ص ٢٨٦.
- (٥٩) بحار، ج ٧٢، ص ٣٠٨.
- (٦٠) بحار، ج ٧٢، ص ٣٠٨.
- (٦١) تحف العقول، ص ١٦٤.
- (٦٢) تحف العقول، ص ١٦٤.
- (٦٣) تحف العقول، ص ١٦٤.
- (٦٤) سورہ ٴنمل، آيہ ٴ٦٠.
- (٦٥) سورہ ٴشعراء، آيہ ٴ٧٩.
- (٦٦) سورہ ٴانفال، آيہ ٴ٦٤.
- (٦٧) سورہ ٴانفال، آيہ ٴ٦٤.
- (٦٨) سورہ ٴانفال، آيہ ٴ٦٢.
- (٦٩) سورہ ٴانفال، آيہ ٴ٦٢.
- (٧٠) سورہ ٴفاتحہ الكتاب، آيہ ٴ٤.
- (٧١) سورہ ٴانعام، آيہ ٴ١٠٦.
- (٧٢) سورہ ٴانعام، آيہ ٴ١٠٢.
- (٧٣) سورہ ٴانعام، آيہ ٴ١٠٢.
- (٧٤) سورہ ٴانعام، آيہ ٴ١٠٢.

(۷۵) اصول کافی، ج ۲، ص ۵۲۴.

(۷۶) بحار، ج ۹۴، ص ۳۲۳؛ «ولا تکلنی إلی غیرک ولا تزل عنی نعمتک».

(۷۷) سورهٔ بقره، آیه ۱۱۵.

(۷۸) سورهٔ بقره، آیه ۱۱۵.

(۷۹) سورهٔ حج، آیه ۱۱.

(۸۰) سورهٔ حج، آیه ۱۱.

(۸۱) سورهٔ حج، آیه ۱۱.

(۸۲) سورهٔ بقره، آیه ۲۰۱.

(۸۳) سورهٔ یونس، آیه ۱۸.

(۸۴) سورهٔ یس، آیه ۷۸.

﴿۸۵﴾ سورهٔ صافات، آیه ۱۶

(۸۶) سورهٔ زمر، آیه ۳.

(۸۷) سورهٔ یونس، آیه ۱۸.

﴿۸۸﴾ نهج البلاغه، خطبه ۱۶۰.

(۸۹) سورهٔ بقره، آیه ۲۰۰.

(۹۰) سورهٔ بقره، آیه ۲۰۱.

﴿۹۱﴾ سورهٔ شوری، آیه ۲۰.

عکس

RSS ||